

من آنچه شرط بلاغ است...
ضمیمه‌ای بر جامعه شناسی خودمانی

کاری تازه از حسن نراقی



نشر اختران

سیرشناسه	: نراقی، حسن، ۱۳۲۴-
عنوان و نام پدیدآور	: من آنچه شرط بلاغ است...: ضمیمه‌ای بر جامعه‌شناسی خودمانی / کاری تاز از حسن نراقی.
مشخصات نشر	: تهران: نشر اختران، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	: ۱۵۱ ص. ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۲۰۷-۱۸۹-۰
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا.
عنوان دیگر	: ضمیمه‌ای بر جامعه‌شناسی خودمانی.
موضوع	: مقاله‌های فارسی
موضوع	: Persian essays - 20th century
موضوع	: ویژگی‌های ملی ایرانی
موضوع	: National characteristics, Iranian
رداشت	: عنوان اصلی The Idia of History, 1964
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۷ م ۳۳۵ ر / PIR۸۲۴۳۳
رده‌بندی دیویی	: ۸۶۲/۴۶۲
شماره کتابشناسی	: ۵۳۰۲۷۰۰۰



نشر اختران

من آنچه شرط بلاغ است

ضمیمه‌ای بر جامعه‌شناسی خودمانی

حسن نراقی

چاپ اول ۱۳۹۸

طرح جلد: ابراهیم حقیقی

شمارگان ۱۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی فرشویه

کارگر جنوبی، روانمهر، پ ۱۵۲، ط ۱، تلفن: ۶۶۴۱۰۳۲۵ و 090Akhtaran فروشگاه: ۶۶۴۱۱۴۲۹

insta.: akhtaranpub - info@akhtaranbook.ir

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۰۷-۱۸۹-۰

همه‌ی حقوق برای نشر اختران محفوظ است

بها: ۱۸۰۰۰ تومان

یک پیش‌نوشت طولانی

«انگار که همین دیروز بود»^۱

انگار که همین دیروز بود... که نوروز پارسال را می‌گذراندیم و حالا تکان خورده، خورده بعدی‌اش از راه رسید؛ اسفند ۹۶ را عرض می‌کنم و بعد ۹۷ و بعد لابد نوروز، دیگر و سالی دیگر....

این دیگر حکایت همه‌ی ماست. به‌خصوص در این زمانه که گویا حرف اول را فقط سرعت می‌زند. این یعنی همه‌ی ما به‌نسبت سن‌مان لا‌اقل درباره‌ی گذر تند عمرهایمان رنج می‌بریم. چراک پیدا کرده‌ایم. آن قدیم‌ها باور کنید این جور نبود. ایام برای پیر و جوان فرقی داشت. حالا عصر دیجیتالی شده؟ خبرها سرعت گرفته‌اند؟ آگهی‌ها فزونی گرفته؟ چه شده من نمی‌دانم؛ اما هر چه هست با اینکه باید بر طبق استدلال ریاضی سرعت گذر عمر فرقی نکند! اما گویا فرق پیدا کرده. خودمانیم، حتی برای بچه‌ها هم لا‌اقل احساسش فرق کرده. این را ظاهراً همه می‌دانیم اما برچو این سؤال اصلی من این است که باز مثل اینکه ته ذهن تک‌تکمان یک جور حس غریب خودمان را از دیگران سوا می‌کنیم؛ آدم‌هایی را می‌بینیم که دست‌شان یک‌جایی بند شده و با اینکه خودشان هم به‌وضوح این حقیقت را حتی هرروزه می‌بینند اما به روی‌شان نمی‌آورند! انسان تعجب می‌کند. نمی‌دانم؟ شاید تحت‌تأثیر یک باور اعتراف نشده یا خفته، نوعی «احساس جاودانگی» که حتی ممکن است خودشان هم از آن بی‌خبر بوده یا اصلاً دوست نداشته باشند درباره‌ی آن فکر کنند. با سماجت نوعی رفتار را برای خود برمی‌گزینند که با باوری که از آن یاد

۱. یادی از دکلمه زنده یاد خسرو شکیبانی

کردیم هیچ‌گونه تطابقی ندارد. گویا اصلاً قانون قطعی «محدودیت» را در این جهان قبول ندارند. خدا رحم کرد که این‌ها جزء پدرخوانده‌ها نشدند و گرنه باور کنید به مراتب بدتر از آنها که مورد انتقادشان هستند عمل می‌کردند. آنها به شکل حقیرانه‌ای حرص می‌زنند (حالا هر کس در سطح خودش) و اگر هم دستش به بالاتری نرسید، فعلاً امروز به فوریت درویش می‌شود و ظاهراً قاعده به آنچه خدا مقدر کرده! تقدیری که تا پیش از این همه‌ی آن را به حساب خود می‌گذاشت! اما فردا که نوبتش شد؟ آدم سرش به دوران می‌افتد. اصلاً چرا این‌ها به سرانجام بسیاری از نافرجامان گذشته و حال همین آشنایان خودش، فکر نمی‌کنند که سیطره و قدرت و هکذا ثروتشان به هیچ‌وجه قابل مقایسه با آنها نرود و نیست؟ اما عاقبتشان چه شد؟ مگر روزگار تا به حال تفهیم‌تان نکرده که این انارهای دوست داشتنی تا به حال تعهد وفای دائمی به هیچ بنی بشری نداده تا که روزی شما بتوانید به آن دل خوش کنید.

از روانشاد دکتر باستانی پاریزی نقل می‌کنم که می‌گفتند: دیدم که در تاجگذاری پهلوی اول رضا شاه از میان شمشیر نادری استفاده کرده که حالا به او رسیده. فکر کردم اگر قرار بود این شمشیر از مقام کسی محافظت کند، از خود نادر می‌کرد که فردای قتلش — آن‌هم به دست کسانی که قرار بود حافظ جانش باشند — شعری که تا دیروز برایش مدیحه‌های آن‌چنانی می‌گفتند، قصیده‌ای سرودند که ترجیع‌بندش «نادر به درک رفت» بود...

شبانگه به سر قصد تاراج داشت

سحرگه نه تن سر، نه سر تاج داشت

به یک گردش چرخ نیلوفری...؟

والی آخر.

آدم دلش می‌خواهد بداند که مثلاً همین نادر دیدگاهش، فلسفه‌ی زندگی‌اش، برنامه‌های آتش برای خودش، کشورش و حتی خانواده‌اش چه بوده. واقعاً در مغزش چه می‌گذشته؟ اصلاً چرا این‌ها با تاریخ و سرزمین‌شان

فهرست مطالب

۷	یک پیش‌نوشت طولانی
۳۱	فصل اول: داد و دادگستری
۴۳	فصل دوم: آموزش و پرورش ما
۵۷	فصل سوم: ما و فرزندانمان
۸۱	فصل چهارم: کارآفرین در باور ما
۹۵	فصل پنجم: سردورزان ما
۱۰۵	فصل ششم: این حساب برانگیز
۱۱۳	فصل هفتم: انسان و تشخص اجتماعی اش
۱۲۳	فصل هشتم: «زودخواهی» های بی‌فرجام
۱۳۳	فصل نهم: باورهای اشباع شده
۱۴۳	فصل دهم: و ختم کلام